

26 سپتمبر 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

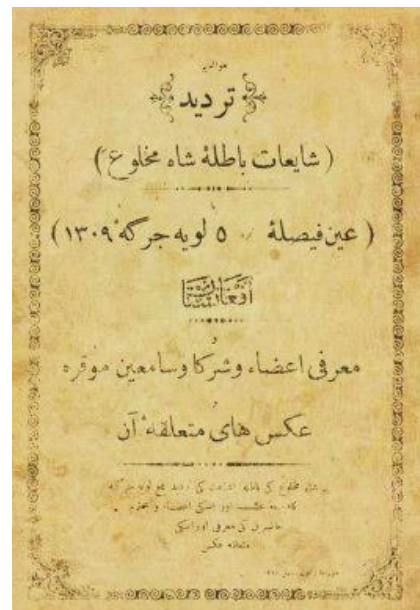
محمد نادرشاه از پادشاهی تا شهادت

(بخش هشتم و ششم)

رسالة "تردید شایعات باطله شاه مخلوع ...":

نامه شاه امان الله غازی که به جواب مصوبه شماره پنجم لویه جرگه 1309 نوشته شده بود و در تعدادی از مطبوعات ملی و ضد انگلیسی هند برتانوی از جمله روزنامه "زمیندار" - چاپ لاهور به نشر رسید و بعضاً در داخل کشور نیز در دسترس قرار گرفت، آتش به جان رژیم نادرشاهی زد و برای دفع آن تصمیم به انتشار رساله گرفتند که تحت عنوان "تردید شایعات باطله شاه مخلوع باعین فیصله نمره 5 لویه جرگه 1309 افغانستان و معرفی اعضاء و شرکا و سامعین مؤقره و عکس های متعلقه آن" مسمی گردید و بتاريخ اول حمل 1310 به دو زبان دری و اردو در کابل به چاپ رسید.

محتوای رساله در واقع جواب به سؤال هایی است که در اعلامیه شاه امان الله مرتبط به فیصله نمره 5 لویه جرگه 1309 نگاشته شده و این مسایل از صفحه اول تا 35 رساله را دربرمیگیرد. از آن به بعد موضوع اعدام عبدالرحمن خان لودین رئیس بلديه در دوره محمدنادرشاه مطرح شده که با نشر سه صفحه از یادداشت های خصوصی اش، او را "خاین ملک و ملت" خطاب کرده است. از صفحه 45 تا صفحه 75 درباره لویه جرگه 1309 و انتخاب وکلا پرداخته شده که با نشر یک تعداد عکسها از وکلای هرولایت و نیز کاپی امضای آنها درپای مصوبه های لویه جرگه بسنده شده است. از آن به بعد تا صفحه 116 اسمای وکلا و مامورین دولت و چند نفر از کوردپلماتیک مقیم کابل به قسم جدول چاپ شده و در پایان رساله از صفحه 117 تا 119 معروضه علمای افغانستان راجع به "نشریه هایی باطله شاه مخلوع" درج گردیده و باقی صفحات آن سفید است.



در نشر این رساله دوهدف کلی در نظر بود: یکی لطمه زدن به شخصیت شاه پیشین غازی امان الله خان و دیگر بلند بردن حیثیت و مقام محمدنادرشاه پادشاه جدید کشور. اگرچه امروز صحت و سقم ادعاهای هر دوطرف را گذشت زمان و قضاوت تاریخ به روی اسناد و شواهد تاریخی ثابت ساخته و لزومی برای مناقشه در مورد ادعاهای هر دوطرف دیده نمیشود، با آنهم به حیث یک بحث تاریخی و به ارتباط با موضوع، بیمورد نخواهد بود که بعضی نکات مهم این رساله را با اختصار تذکار داده و ضمناً بر آن نکات بطور کل روشنی اندازیم تا خواننده این سطور از حقایق آگاه و خود به قضاوت بپردازند:

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

1 - در صفحه اول رساله آمده است که: «امان الله خان در این روزها اعلانی را شایع کرده... و بر شخص نامور و ذات حمیده صفات نادرشاه که مجسمه دیانت و اخلاق است، اعتراض و هرزه سرائی میکند. ما بدون مبالغه و مداهنه میتوانیم بگوئیم، امروز نادرشاه افغان در نیای بشریت صفات ستوده و پسندیده دارد که بجز امان الله خان و حبیب الله دزد هیچکس صفات این قهرمان ملت نجیب افغان را انکار کرده نتوانسته است... امان الله میگوید: "بنا بر اینکه نادرشاه وعده کرده بود که نه خود و نه خاندان نادری اراده سلطنت دارند، ملت به نادرشاه امداد کرد و به امر او با سقو داخل محاربه شد، بالاخره نادرشاه وعده خود را وفا نکرد."» در جواب به این موضوع، در رساله ذکر شده که: «امان الله خان بنظر ملت افغانستان منفور است... اعمال شنیعه امان الله خان در افغانستان آتش افروخت... ما بر عقل و دانش امان الله خان خیلی افسوس میکنیم و میگوئیم: ملت افغانستان بار دیگر بر عقل و دانش امان الله خان فریب نمیخورد... تنفراهالی افغانستان از امان الله خان باندازه نبود که شخص نادرشاه در موقع ورود بخاک افغان حرفی از امان الله خان بزیان آورده میتوانست. در کابل خلع امان الله و فرار او بقندهار و بعد از شکست غزنی فرارش به ایتالیا همه یک منظره دلربائی ملت و امان الله را بدنی ظاهر ساخت... و چنین یک دروغ سیاه چه طور از قلم امان الله برآمده توانست. اگر امان الله محبوب ملت بود، انقلاب کبیر افغانستان چرا بمیان آمد، خان و مان افغانستان با آتش انقلاب سوخت؟»

متأسفانه بعضی از مؤرخان همچنان به تقلید از تذکر رساله فوق و تبلیغ دوامدار حکومت، امان الله غازی را "شاه مخلوع و فراری" نامیده اند. این دو اصطلاح هم از نظر معنی و هم از لحاظ حقوقی با واقعیت وفق نمیکند، زیرا شاه موصوف نه خلع شده و نه فرار کرده بود، زیرا او رسماً با تقدیم استعفی نامه به نفع برادر خود از سلطنت صرف نظر کرد، نه اینکه مخفیانه راه گریز را بطرف قندهار درپیش گرفته باشد و یا اینکه از سلطنت خلع شده باشد. "مخلوع" بر شخصی که از کار برکنار شده و نیز بطور خاص برای پادشاهی که از سلطنت معزول یا برکنار شده باشد، اطلاق میگردد. (دیده شود فرهنگ فارسی شش جلدی داکتر محمد معین، جلد 3، تهران، 1371، صفحه 3950).

متن استعفای شاه امان الله این مطلب را واضح می سازد: «بعموم حاضرین دارالسلطنه کابل و کافه رعایای افغانستان ابلاغ میگردد که در اثر اختلافات عدیده ای که تا آآن بصورت آمد باعث تباهی بسیار بی گناهان و تاراج مال دولت گردید و من [چون] خیرخواه این ملت و طرفدار ترقی و آسوده حالی مردم این مملکت بوده و هستم، هرگز نمی خواهم که از باعث مخالفت من اهالی دچار تکلیف و تباهی گردند و خیر مملکت مقتضی همین است که باید به رضا و رغبت خود دست از کار و خدمت این ملت بکشم، زیرا تمام خونریزی و انقلاباتی که در مملکت ظهور کرده اگر از سبب برخلافی با من میباشد، از امر سلطنت بروفق فحوای این ورقه مستعفی شده و حقوق سلطنت افغانستان را به برادر بزرگ خود سردار عنایت الله خان وا می گذارم.» (وکیلی پوپلزائی: "سلطنت امان الله شاه و استقلال مجدد افغانستان"، چاپ قندهار، 1396، جلد دوم، صفحه 471)

به اساس متن فوق شاه امان الله غازی نه فرار کرده و نه خلع شده است، لذا بهتر است او را به حیث "شاه مستعفی" شناخت. باز هم حینیکه برادرش بعد از سه روز در اثر فشار قوای سقوی مجبور به استعفی از سلطنت گردید و حبیب الله کلکانی با اشغال کابل اعلام پادشاهی کرد، مردم قندهار از شاه مستعفی تقاضا کردند تا برای اعاده مجدد سلطنت اقدام نماید. همان بود که او به تشکیل قوا پرداخت و تا غزنی پیش رفت، اما به دلایل مختلف از آنجا عقب نشینی کرد و نخواست مسئولیت عواقب خونبار جنگ را بعهده گیرد و در جم غفیری از مردم بار دیگر انصراف خود را از ادعای سلطنت

اعلام کرد و پس از آن با عائله خود، وطن را ترک گفت و به ایتالیا مهاجر شد. در این حالت باز هم شاه سابق نه فرار کرد و نه خلع شد، بلکه به رضا و رغبت خود از ادعای مجدد سلطنت منصرف گردید. اکنون اینکه بعضی ها اینکار را "گریز از میدان و دست کشیدن از مبارزه و سپردن قدرت به یک دزد و تبااهی کشور" توجیه میدارند، موضوعیست که به طینت و برداشت هر شخص مربوط میشود. کسانی که خواهان جنگ و جدال و قتل و کشتار برای اعاده مقام استند، با کسانی که با در نظر داشت شرایط خاص مثل شاه امان الله می اندیشند، فرق میکنند. ناگفته نماند که محمدنادر خان وقتی در جنوبی با شکست های پیهم مواجه شد، تصمیم گرفت که به هندوستان برگردد و از مبارزه دست بکشد، اما دست حمایتگر انگلیس به امدادش رسید و او را به ادامه فعالیت واداشت.

2 - بقول رساله امان الله خان میگوید: «بنابر اینکه نادرشاه وعده فرموده بود که نه خود و نه خاندان نادری اراده سلطنت دارند، ملت به نادرشاه امداد کرد و به امر او با سقو داخل محاربه شد [واما] بالآخره نادرشاه وعده خود را ایفا نکرد». در رساله پاسخ به این موضوع تذکار رفته که: «اعمال شنیعه امان الله خان در افغانستان آتش افروخت! راست است که از طرف اعلیحضرت محمدنادرشاه در اوقاتی که او را مجبور میکردند که اعلان پادشاهی کند، محمدنادرشاه اظهار میفرمود که: "من برای پادشاهی افغانستان نیامده ام، بلکه من و خاندان من میخواهیم خدمت افغانستان را بجا آریم و وحشت سقو را دور کرده بانتخاب تمامی اهالی افغانستان پادشاه افغانستان را تعیین کنیم؛ اگر امان الله خان ازین اعلان و اظهار نادرشاه اینطور فهمیده بود که بعد از امحای حکومت سقوی، منتخب ملت امان الله خواهد بود، پس جای تعجب نیست که بگوئیم امان الله تمام عقل و فکر خود را باخته است. در موقعیکه پادشاه افغانستان بود، سقو زاده را بر او ترجیح دادند و او را از مملکت خارج کردند، چه طور میشود که بعد سقو او را انتخاب کنند...» (صفحه 4 - 5 رساله) [اینکه واقعاً سقو زاده را براو ترجیح دادند، بعداً توضیح میشود]

3 - از جمله سؤاها و ادعای های مندرج اعلامیه امان الله خان یکی هم سؤالیست که امان الله خان میگوید: «نادرشاه امنیت را قایم کرده نمیتواند، چرا [زیرا] که بملت وعده داده بود که برای امان الله خدمت میکند؟» در جواب به این موضوع در رساله آمده است که: «دوره امانی کاملاً عصر بدنظمی و اغتشاش بود» و می پرسد: «امان الله خان خیال میکند امنیت افغانستان به پادشاهی امان الله منوط است، مگر امان الله ده سال پادشاه نبود، چرا امنیت را قائم نکرد؟» و مثالهای در زمینه نامنی ها در آنوقت ارائه میدارد. (صفحه 10 - 11 رساله)

4 - همچنان در رساله به این گفته امان الله خان اشاره شده که: «نادرشاه تمام ماموریت ها را به برادران و اقربای خود تفویض کرده است و بدیگران هیچ یک منصب اعلی نمانده، بجز چپراسی گری!» در این ارتباط در رساله ضمن یادآوری از خدمات برادران نادرشاه در سرکوب قیام سقوی خاطر نشان گردیده که: «آیا محمدنادرشاه برادران خویش را که ملت آنها را از جان دوست تر دارند، خانه نشین میکرد و خدمات برادران خود را تقدیر نمی فرمود و ملت و مملکت را از مساعی شان محروم می ساخت... محمد نادرشاه بر خاندان خود اعتماد کامل دارد و دیانت و اخلاق و فداکاری برادران نادرشاه بحضور ملت نیز ظاهر است و ملت نیز بر برادران محمدنادرشاه اعتماد کامل داشته و دارد، لیکن اقربا نوازی بیجا از امان الله بود که ما نمیخواهیم تشریح کنیم...» (صفحه 14 رساله)

طوری که سالها بعد مشاهده شد، استحکام سلطنت خانوادگی و مقرری سایر افراد خانواده در مقامات عالی کشور بسیار فراتر از مقرری سه برادر میبود و شامل حال همه خانواده حتی قوم منسوبه میگردد،

چنانچه نقل قول معروف است که: وقتی محمدهاشم خان صدراعظم، شخصی را به مقامی مقرر میکرد، جویای نظر وزیر خارجه و معتمد خاص خود فیض محمدخان زکریا می شد، اونظر میداد که: "شخص عیبی ندارد، مگر استخوانش پخته نیست!" یعنی به قوم ما ارتباط ندارد.

5 - در مورد اینکه امان الله خان در اعلامیه خود درباره تبادلۀ زمینهای "عین المال" به دو فابریکه تذکر داده و نیز اینکه در طول حیات خود در وطن هیچگاه به عیاشی نپرداخته، در رساله مطالبی نگاشته شده که با متن مصوبه لویه جرگه 1309 مشابهنه تام دارد، چنانچه در رساله آمده است که: «اگر روح امان الله می بالد و محبت و احساس او نسبت بملت زنده میشود، پس جواهرات اندوخته سالیان دراز افغانستان را بخزینۀ بیت المال مسترد کند...» (شرح مزید: صفحه 20 تا 28 رساله)

6 - امان الله خان میگوید: «من علما را هیچ نگفته ام حتی در حق علمای سوء هم بدگویی نکرده ام، صرف ملاحضاتی که سقو را تقویت و مرا کافر گفته اند، بد گفته ام». در این ارتباط در رساله شرحی با ذکر نام علمای دینی که علیه اصلاحات و در برابر شاه امان الله غازی دست به تحریک زده بودند و شاه آنها را از خود دور کرده و بعضی شانرا محکوم به جزاء نموده بود، تذکراتی بعمل آمده که از جمله از عده ای علما نام برده شده مثلاً مولوی فضل ربی، شیخ پاشای اسلام پوری، از حضرات فضل عمر مجددی [نورالمشایخ]، محمد صادق مجددی و محمد معصوم مجددی و عده ای از علمای دیوبندی. همچنان در رساله تصریح شده که: «الحمد لله امروز علمای افغانستان چه در مرکز و چه در اطراف واکتاف مملکت قدر و منزلت دارند؛ چون از اعمال ناصواب امان الله خوبتر اطلاع دارند، تماماً به تردید این اعلانش پرداخته اند و همه ادعاهای او را بشدت تکذیب کرده اند...» (شرح مزید در صفحات 16 تا 19 رساله)

علاوتاً در پایان رساله (صفحه 117 تا 119) نامه مختصری تحت عنوان "معروضۀ علمای افغانستان" به چاپ رسیده که در آن ذکر شده است: «درین روزها تشریحات جریده اصلاح چنین میدهد که امان الله مطرود غضب الهی و مخرب ملت و مملکت اسلامی افغانی با عملیات مشهور بالفساد خویش میخواهد خود را از تمام خرابیها و تباهی هائیکه برای ملت و مملکت پیش کرده و اساس های رنگارنگ نفاق و شقاق را تخم زمین این سرزمین نموده، برئ الذمه نشان داده، ما ملت غیور با عزم و فدائی شریعت اسلام را بی اراده به دنیا معرفی کند. پس برای آن عاصی و طاغی، اگر هر قدر داستانها بنگاریم، خیال میکنیم برای او یک اسباب ساعت تیری و تفریح و قصه خوانی پیدا میشود، چون بغیر از همین مالیخولیا سرائی برای او کاری و باری نمانده است. لهذا بحضور اسلامیت ظهور شما التجا میکنیم که مسایل امان الله بنزد علمای شریعت و ملت بادین و دیانت از آفتاب هم روشن تر است، باید ذکر آن در میان ملت بند کرده شود، زیرا ما چرا اوقات خود را ضایع کنیم و به جواب آخرین خود میگوئیم: قال الله تبارک و تعالی و اذا خاطمهم الجاهلون قالو سلاما... باید تحریرات و شایعات او از داخل این مملکت اسلامی بند کرده شود... باقی از خدای بی نیاز خویش، نیاز میکنیم که زمین افغانستان را از وجود امان الله و اعوانش پاک داشته بار دیگر ملوث ننماید و اعلیحضرت نادرشاه افغان مسلمان ما را به عدالت و پابندی احکام شریعت قایم بدارد.» (محل امضای جم عفری از علمای افغانستان)

در مورد اختلاف نظر شاه امان الله با علمای محافظه کار مذهبی باید کمی وضاحت داده شود تا حقیقت موضوع برای خوانندگان این سطور آشکار شود: مسلم است که اختلاف نظر بین آنها در ارتباط با اصلاحات و نوآوریها به وجود آمده بود و به هر اندازه که دامنه این اصلاحات بیشتر وسعت می یافت، این اختلاف نظرها بیشتر و جدی تر میگردد و در نهایت وسیله ای بدست مخالفان میداد و کرد

انگلیسها را برای سقوط سلطنت امانی تیزتر می ساخت. با انصراف از پرداختن به جزئیات فقرات فوق، لازم است تا بطور کل به ریشه های اختلاف در طول ده سال سلطنت امانی مختصر اشاره کرد و به عمق انگیزه های اصلی همچو اعتراضات پی برد که بیشتر از همه از برخورد عنعنه و تجدد نشأت میگرد، از اینقرار:

وقتی امیر عبدالرحمن خان به سلطنت رسید، کوشید بوسیله جذب یکعده علمای دینی و قراردادن موقف "پادشاه به حیث سایه خدا در روی زمین" پیوند سران قبایل را با رهبران و علمای دینی - مذهبی سست سازد و با فشار نظامی و استبداد شدید هرگونه قیام آنها را علیه خود سرکوب کند، تا بدانوسیله قدرت مرکزی دولت و اصلاحات مطلوبه خود را در سر تا سرکشور گسترش دهد. اما شاه امان الله در شرایطی قرار داشت که رهبران مذهبی و علما با روش نرم پدرش دوباره نفوذ از دست رفته خویش را بازیافتند، بخصوص که آنها در جنبش ضد استعمار انگلیس در بین قبایل سرحدی شدیداً به فعالیت آغاز کردند و مردم را به قیام در آنجا تشویق نمودند.

مناسبات شاه با علمای دینی در سه سال اول سلطنتش صمیمانه و دوستانه بود و حتی قبل از رسیدن به سلطنت روابط شخصی نزدیک را با بعضی رهبران برجسته دینی قایم نموده بود که در نتیجه همین روابط نیک حضرت صاحب شوربازار بعداً ملقب به "شمس المشایخ" دستار شاهی را بر سر شهزاده امان الله خان نهاد و بر مشروعیت سلطنت او مُهرتائید گذاشت. روابط شاه با علمای دینی در ساحات دیگر کشور از جمله رهبران دینی ولایت مشرقی و روحانیون ماورای سرحد نیز بسیار دوستانه بود. (برای شرح مزید دیده شود: نوید، داکتر سنزل: "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان...."، ترجمه: محمد نعیم مجددی، هرات، 1388، صفحه 70 - 72)

شاه امان الله نیز به منظور حصول استقلال ناگزیر بود از نقش رهبران علمای دین در موضوع دعوت به جهاد استفاده نماید تا با تبلیغات دینی مردم را برای اشتراک در جهاد تشویق و جلب نمایند. علاوه بر گسترش مفکوره پان اسلامیزم در کشورهای اسلامی و سقوط خلافت عثمانی از جمله موضوعاتی بودند که بر نفوذ و اقتدار رهبران دینی در افغانستان افزودند. تا سال 1301 (1922) شاه امان الله نه تنها موقعیت خود را به حیث شاه مستقل و قانونی افغانستان تحکیم بخشید، بلکه القابی را از قبیل "غازی" هم از طرف لویه جرگه حاصل کرد و به صفت یک قهرمان ملی و مدافع اسلام در داخل و خارج کشور شناخته شد.

محبوبیت شاه امان الله غازی در خارج از کشور، بخصوص در بین قبایل سرحدی و جناح های ضد انگلیسی در هند برتانوی بحدی بود که بعضی او را در صورت سقوط خلافت عثمانی، کاندید مقام خلافت اسلامی میدانستند. این مفکوره در داخل کشور نیز یکی از آرزومندی های علمای دینی و محافظه کاران مذهبی و نیز یک عده ملیگرایان بود، چنانچه این موضوع در جریان لویه جرگه 1303 در پغمان بطور جدی مطرح شد. اما شاه امان الله به دلیل تمرکز مزید به تحولات و اصلاحات در داخل کشور با چنین نظر موافق نبود و قبول این مسئولیت بزرگ را از توان و صلاحیت خود فراتر میدانست. شاه حین مباحثات در این موضوع در لویه جرگه 1303 به صراحت بیان کرد که: «من به آواز بلند میگویم که خلافت بطرز و صورتی که بود و سواء از مفاد رقبه حکمرانی خویش، نقطه نظری بخود نداشت و بدرد و مصائب عالم اسلام نمی پرداخت، (چنانچه در مواقع سه گانه تغلب [غلبه] انگلیسان بر افغانستان هیچ صدا و ندای نداد) و با اجتماع عالم اسلام کوششی بعمل نیاورد، هیچ بدرد نمیخورد و بکار نمی افتد و باید هم که خلیفه در امورات دنیوی مسلمانانی که در تحت حکومتش نباشند، طبعاً و عقلاً مداخله نرزد و اگر بنماید آیا ایران، هند، مصر، مراکش، تونس، الجزائر، افغانستان، چین و غیره

مسلمانان عالم بلاعذر و ضرر و تکلیف بامثال [فرمانبرداری] اوامرش پرداخته می‌توانند؟ نی ابدأ! بخیال عاجزانه ام که درین دوره، خلافت بدر نمی‌خورد و خلیفه بجز از اینکه خودش و مملکتش را دچار مصائب کبری و هدف اسهام اعداء [دشمنان] بگرداند، دیگر فائده را به اسلام عائد نخواهد کرد (چنانچه اگر فعلاً ترکیه موجب الغای خلافت استفسار شود، علی الفور بجواب همین کلمه را خواهند گفت). قایم باید که ما و شما درین مبحث قبل از وقت مذاکرات ننمائیم و اوقات خود را در آن ضایع نکنیم». (برای شرح مزید دیده شود: کتاب "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303"، صفحه 80 - 84)

این موقف شاه برای علمای دینی که طرفدار جنبش خلافت بودند و آرزوی رهبریت خود را درین آرزومندی برآورده می دیدند، موجب بروز فاصله محسوس بین شاه و علمای دینی گردید. درعین زمان کوشش های جدی شاه برای اینکه برخرابه های نظام کهنه قبایلی شالوده یک دولت عصری را برمبنای قانون و نظم به وجود آورد، نیز با نظر علمای دینی سازگار نبود. اصلاحات اداری در داخل ارگان حکومت، انفاذ قانون اساسی و احترام به آزادیهای فردی، وضع قوانین و نظامنامه ها در ساحات مختلف، رجوع به نظر مردم و فراخواندن لویه جرگه به حیث یک مرجع عالی تقنینی، اصلاحات امور مالی، توجه به امور معارف و برای اولین بار افتتاح مکاتب نسوان و تلاش برای تساوی حقوق زن و مرد، از بین بردن امتیازات و معاشات مستمری بعضی خانواده ها و القاب شان، همه از جمله ای نوآوریهای مهم و بسیار بحث انگیز بودند که مسلماً بسیاری از این نوآوریها به منافع کلی طبقات صاحب امتیاز اعم از خوانین، زمیندارهای بزرگ و خانواده های اشرافی و به خصوص یک عده علمای دینی محافظه کار و متعصب صدمه رسانید و موجب شد تا آنها درصدد اعاده امتیازات دست رفته برآیند و در تقابل با اقدامات شاه قرار گیرند. در این حال شاه احساس کرد که رهبران دینی آرزومند اشتراک در قدرت سیاسی دولت میباشند و میخواهند که دولت را به سمت مطلوب خود رهبری کنند. از اینجاست که فاصله بین شاه و رهبران مذهبی ایجاد شد و با هر قدم که بسوی اصلاحات گذاشته میشد، این فاصله بزرگتر میگردد، تاحدی که مخالفت ها، جای خود را به تحریکات، توطئه ها و بالاخره برخوردها داد.

تحولات فوق موجب شد تا یک عده ملاها و بعضی از علمای دینی بخصوص در ساحات جنوبی و مشرقی کشور به ادعای اینکه گویا اقدامات دولت و تدوین و انفاذ نظامنامه ها با اصول شرعی و مذهب حنفی همسوئی ندارند و در بعضی موارد خلاف شریعت میباشند، بر علیه آن موقف گیرند و به مخالفت برخیزند. این مخالفت ها که غیر مستقیم از بیرون کشور تحریک و تقویه میشد، به سرعت بیک قیام بزرگ در آن ساحات تبدیل گردید که به شورش خوست و بنام "ملای لنگ" در تاریخ شهرت دارد.

بعدتر وقتی شاه امان الله در سالهای 1305 و 1306 به برنامه اصلاحات ادامه داد و بخصوص وقتی شاه بر طبق فیصله شورای دولت و مجلس وزراء به سفر هشت ماهه خود به 12 کشور اروپائی و آسیای پرداخت و انگلیس ها متوجه شدند که ادامه سلطنت شاه امان الله و نزدیکی او با اروپا و دیگر کشورها که اغلب در رقابت با انگلیسها بودند، عواقب نامطلوب سیاسی را در منطقه و بخصوص در سرزمین هند بار خواهد آورد و نیز میدان رقابت را با روسیه تشدید خواهد کرد، مجدانه و بر طبق یک برنامه قبلاً طرح شده، کوشیدند تا به وسیله علمای دینی - مذهبی محافظه کار و مخالف با اصلاحات علیه شاه و ملکه به تبلیغات گسترده و مخفی دست یازند. وقتی شاه از سفر به وطن برگشت و اقدامات عجولانه را در پیش گرفت، بدینوسیله تبر عناصر محافظه کار مذهبی را دسته داد و آرزوی انگلیسها را با راه اندازی اغتشاش برآورده ساخت که در نتیجه شاه حاضر به استعفی شد و حکومت سقوی به حیث یک دوره انتقالی جایش را گرفت. قدم بعدی این برنامه بقدرت رساندن محمدنادرخان و خاندان او بود که انگلیسها از مدتها قبل به آن مقصد مستقیم و غیر مستقیم فعالیت میکردند.

د پانو شمیره: له 6 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

محمدنادرشاه مثل حکومت سقوی با علمای دینی کنار آمد و درعین زمان با قطع و قم رقبای مهم سیاسی خود، بر ادامه اصلاحات امانی قلم بطلان کشید و جامعه را برای سالهای چند درحال رکود و حتی برگشت به عقب قرار داد تا بدانوسیله هدف اولی نظام جدید که مبتنی بر استحکام قدرت خانوادگی شاه بود، برآورده شود. این روش تقریباً بیست سال متواتر دوام کرد تا آنکه در دورهٔ صدارت شاه محمود و بعد از آن این شیوه تدریجاً تغییر کرد.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په خیر و لولئ